

اصل شرطیت قدرت در تکالیف و تأثیر آن بر اندیشه سیاسی امام خمینی (س)

سید حسن خمینی*

چکیده: در این مقاله نویسنده با بررسی رأی اصولی حضرت امام در باب شرطیت قدرت در تکالیف و مقایسه آن با آراء مقابل، تأثیر آن را در اندیشه و عمل سیاسی امام نشان داده است.

در این مقاله بر آنیم تا با نگاه به یکی از مسائل اصولی، ضمن آنکه نظر حضرت امام خمینی (س) را در مورد آن بررسی می‌کنیم به تأثیر مبانی اصولی آن بزرگوار در حوادث و جریانات انقلاب اسلامی اشاره نماییم. نگارنده ضمن اعتراف به عجز علمی خویش، امیدوار است این سطور فتح بابی باشد در یافتن رد پای اصول فقه شیعه در سیره معمار انقلاب شکوهمند اسلامی.

۱- مرحوم آخوند خراسانی، صاحب کفایة الاصول، بر آن است که حکم شرعی چهار مرتبه

دارد:^۱

* تولیت مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) و رئیس هیأت امنای پژوهشکده امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی.

نخست، مصلحت ذاتی حکم که آن را حکم اقتضایی می‌نامد.
دوم، حکم انشایی که نوعاً به وسیله امر کردن به مأمور صورت می‌پذیرد.
سوم، فعلیت حکم که عبارت است از تحقق و به فعلیت رسیدن محکوم به در حق محکوم.
چهارم، تنجیز حکم که از آن با عنوان حکم منجز یاد می‌کنند و عبارت است از مرحله‌ای که
عبد حکم فعلی را دومی یابد و با دارا بودن شرایط عقلاً موظف به اتیان مأمور به می‌گردد.
این تقسیم‌بندی اگر چه توسط بسیاری مورد مناقشه واقع شده است؛^۲ لکن از زمان حضور
در اصول فقه، احکام و تقسیم‌بندی‌هایی یافته و همچنین باعث وضوح و تمایزی در حدود و
ثغور احکام شده است. در این مقال بدون ارزش‌گذاری بر این تقسیم‌اثراتی را که بر آن مترتب
است ذکر می‌کنیم:

الف) مادام که حکم در مرحله اقتضا باشد، هیچ تکلیفی را بر مکلف ثابت نمی‌کند. این
مرحله، در حقیقت، ریشه در این عقیده مذهب عدلیه دارد که احکام تابع مصالح و مفاسد واقعی
است. البته بسیاری از احکام اقتضایی به واسطه موانعی هرگز از این مرتبه تجاوز نمی‌کنند.

ب) حکم انشایی هنگامی پدید می‌آید که مولا آن را انشاء کند. بعد از صدور حکم، تا فعلیت
یافتن شرایط این حکم متوقف باقی می‌ماند. مثلاً اگر قبل از ظهر به کسی امر کردند که نماز ظهر
را به جای آورد، حکم انشاء شده است؛ لکن فعلیت آن پس از اذان ظهر حاصل می‌شود. حکم
انشایی به تنهایی تکلیف‌آور نیست. (طبق عقیده مرحوم آخوند اوامر امتحانی هرگز فعلیت
نمی‌یابند؛ هر چند بزرگانی این دسته از اوامر را نیز دارای فعلیت می‌دانند).^۳

ج) حکم فعلی در حق عالم و جاهل ثابت است و این مرتبه، آخرین مرتبه‌ای است که شارع
مقدس در آن نقش مستقیم دارد. به عبارت دیگر وقتی حکمی بالفعل ثابت شد و به مرتبه فعلیت
رسید، در حق همه مکلفین ثابت است و در صورت آگاهی مکلفین از آن و دارا بودن شرایط
تکلیف (بلوغ) جملگی موظف به اطاعت آن می‌باشند.

د) حکم فعلی آنگاه که معلوم گردید، به واسطه حکم عقل به اینکه باید از حق تعالی (و یا هر
منعم دیگر) اطاعت کرد، در حق مکلف منجز می‌گردد و چنین حکمی اگر از ناحیه مکلف مورد
مخالفت قرار گیرد، باعث استحقاق عقاب می‌شود و در عرف عام چنین حکمی اگر از ناحیه عبد
ترک شود، عبد مستحق مذمت عقلاً می‌گردد.

ه) معلوم گردید که وجه ممیزه حکم فعلی و حکم منجزی، علم و جهل است. به عبارت روشن‌تر، حکم فعلی در حق عالم و جاهل مشترک است و تنها تفاوت عالم و جاهل در مرتبه تنجز می‌باشد.

و) اگر مکلفی می‌داند که از فلان تکلیف آگاهی ندارد و می‌داند که تکلیف به خصوصی را نمی‌داند، به عبارت دیگر، علم اجمالی به تکلیف دارد ولی تفصیلاً آن را نمی‌داند به واسطه اینکه تکلیف در مقام فعلیت می‌باشد باید کسب آگاهی کند. (قابل توجه آنکه عمده دلیل اشتراک احکام بین عالم و جاهل را لزوم دور ذکر کرده‌اند که برخی نیز به آن پاسخ داده‌اند. مرحوم اصفهانی معتقد است اگر خطاب مخصوص به عالمین بالقوه به معنای امکان وصول به علم باشد مشکلی پدید نمی‌آید).^۴

ز) اگر مکلفی نمی‌داند که می‌تواند از تکلیف ثابتی آگاه گردد یا نه، اینجا نیز اصل اشتغال است؛ چرا که فعلیت تکلیف در حق جاهل مسلم است و آنچه محل شک است تنجز تکلیف است. فعلیت یقینی محتاج برائت یقینی است و در نتیجه مکلف باید تا آنجا که در توان دارد برای یافتن حکم تلاش کند.

۲- اکنون که نسبت حکم و علم به حکم را دانستیم به بررسی نسبت حکم و قدرت بر حکم می‌پردازیم:

الف) قدرت بر دو نوع است: قدرت عقلی و قدرت شرعی. قدرت عقلی، یعنی توانایی انجام کار و قدرت شرعی یعنی اجازه شرعی برای انجام کاری داشتن. هرگاه مکلف به واسطه منع شرعی نتواند فعلی را انجام دهد گفته می‌شود که وی فاقد قدرت شرعی است. مراد ما از قدرت در اینجا قدرت عقلی است.

ب) علم و قدرت و بلوغ و عقل از شرایط عامه تکلیف هستند. به این معنا که جمیع تکالیف برای کسی وارد شده است که این چهار شرط را داشته باشد. دانستیم که جهل مانع از تنجز حکم است. به این دلیل کسی که عالم است دارای حکمی است که عدم اتیان آن منجر به عقاب می‌گردد.

ج) اما برخلاف علم، قدرت در کلام بزرگان، شرط فعلیت تکلیف دانسته شده است.^۵ نتیجه کلام ایشان آن است که اگر کسی قدرت ندارد، در حقیقت هیچ حکمی در حق او فعلیت نمی‌یابد

و به طریق اولی منجّز نمی‌گردد.

د) مرحوم امام قدرت را در خطابات قانونی شرط تنجّز می‌دانند و معتقدند احکام بین قادر و غیر قادر مشترک است و حکم همان طور که در حقّ قادر فعلیت دارد، در حقّ غیر قادر نیز فعلیت دارد و غیر قادر تنها در پیشگاه حق معذور است. به عبارت دیگر، حکم در حقّ او منجّز شده است. در نتیجه، طبق عقیده امام عجز مانع است و نه اینکه شرط تکلیف باشد.

۳- دلیل عمده کسانی که مدعی هستند احکام فعلی مخصوص به قادرین است لزوم لغویت می‌باشد. به این بیان که مولا برای امر کردن باید انگیزه‌ای داشته باشد، انگیزه مولا آن است که عبد از بعث کردن، منبعث گردد و به عبارت دیگر امر مولا در عبد مؤثر باشد و اگر مولا بداند عبد نمی‌تواند از امر او متأثر شود، امر کردن لغو است.^۶

۴- مرحوم امام استدلالاتی بر مدّعی خویشتن دارند که به واسطه اهمیت بحث ترجمه‌ای آزاد از آن را ارائه می‌کنیم. احکام کلی قانونی با احکام شخصی از جهاتی تفاوت دارد و خلط بین این دو نوع حکم منشأ اشتباهاتی گردیده است. از جمله اشتباهات این است که توهم شده معقول نیست خطاب شرعی به عاجز و غافل و ساهی متوجه گردد. چرا که خطابات شرعی ضرورتاً برای انبعاث است و انبعاث عاجز و مثل عاجز معقول نیست. چنین نظری از موارد خلط بین حکم کلی و جزئی است؛ چرا که خطاب شخصی به عاجز و مثل عاجز لغو است و چنین خطایی از انسان متوجه صادر نمی‌شود. برخلاف خطابات کلیه‌ای که به عناوین کلیه همانند مردم و مؤمنین متوجه همگان می‌شود. اینگونه خطابات در صورتی که در میان مردم کسی باشد که از این خطاب منبعث شود صحیح و غیر مستهجن است و برای رفع استهجان لازم نیست تا تمام مکلفین منبعث شوند یا امکان انبعاثشان موجود باشد. آیا نمی‌بینید خطاب شخصی به کسی که عاصی است و یا خطاب کلی به عنوان عصیانگران (به اینکه بگوییم ای عصیانگران) مستهجن است و ممکن نیست از عاقلی که توجه دارد صادر شود. در حالی که خطاب عمومی مستهجن نیست بلکه واقع شده است؛ چرا که ضرورتاً خطابات و اوامر الهی شامل عصیانگران نیز می‌شود و حتی مبنای محققین آن است که این دسته خطابات شامل کفّار نیز می‌باشد. در حالی که خطاب خصوصی به کفّاری که طفیان آنها معلوم است از اقبیح مستهجنات است. پس

اگر خطابات عام همانند خطاب جزئی بود مجبور بودیم ملتزم شویم به آنکه چنین خطابات‌ی مخصوص به غیر عصیانگران است. در حالی که این سخن، سخنی سخیف است و همین طور است سخن در جاهل، غافل و انسان خواب و هر کس دیگری که معقول نیست خطابی بخصوص متوجه او گردد. حال که در یک مورد خطاب عمومی صحیح است در تمام مواردی که در مناط با آن مشترکند خطاب به این صورت صحیح است. در نتیجه خطاب عمومی به عامه مردم بدون آنکه مخصوص به قادرین باشد صحیح است و همه را شامل می‌شود. اگر عاجز، جاهل، فراموشکار و غافل و امثال ایشان معذور می‌باشند به واسطه آن است که مخالفت با حکم فعلی به واسطه عذر جایز است و سرّ آنچه گفته شد آن است که خطابات عامه به خطابه‌های جزئی به اندازه تعداد مکلفین منحل نمی‌گردد تا لازم بیاید که هر خطاب متوجه فرد بخصوصی گردد؛ بلکه خطاب عمومی خطابی واحد است که عموم را مخاطب قرار داده است. همچنین اینطور نیست که مولا در اراده تشریحیه ایشان مکلف و انبعاث او را اراده کرده باشد؛^۷ و الا لازم می‌آید انفکاک‌ی بین اراده حق و انبعاث عبد پدید نیاید و امکان عصیان برداشته شود. بلکه اراده تشریحیه عبارت است از اراده قانونگذاری و جعل حکم عمومی و در چنین مواردی صحت و فساد خطاب با توجه به جعل قانون تعریف می‌شود نه با انبعاث و یا عدم انبعاث و یا عدم انبعاث تک تک افراد. کما اینکه این مطالب با تأمل در قوانین عرفی روشن می‌شود.^۸

۵- پس از آنکه بیان مرحوم امام را از نظر گذرانندیم، به نکاتی پیرامون آن و همچنین ثمره مهم بحث می‌پردازیم:

الف) از جمله مسلمانات فقه شیعه آن است که تفحص در شبهات موضوعیه لازم نیست و اگر شک در موضوع پدید آید اصل براءت است. در حالی که در مورد کسی که شک دارد که آیا قدرت بر فعل بخصوصی دارد یا نه، از جمله موارد تسالم است که باید فحص و جستجو صورت پذیرد.^۹ به عبارت دیگر، در مورد کسی که در قدرت شک دارد، اکثریت فقها گفته‌اند فحص از قدرت لازم می‌باشد.

ب) بر طبق مبنای امام احتیاط در مورد شک در قدرت بر طبق قاعده است؛ چرا که طبق عقیده ایشان اصل تکلیف به صورت بالفعل بر عهده مکلف ثابت است و مکلف باید احراز نماید که به واسطه عدم قدرت، تکلیف در حق او منجز نگردیده است. در حالی که کسانی که

فعلیت حکم دارند و طبیعی است که حکم به براءت صادر می‌نمایند.

ج) بعضی از بزرگان خواسته‌اند برای احتیاط در مورد شک در قدرت دلایلی اقامه کنند و از طریقی غیر از طریقه امام، حکم به احتیاط را ثابت نمایند.^{۱۰} به این بیان که: وجوب تنها به واسطه امر حاصل نمی‌شود؛ بلکه اگر عبد از راه دیگری بفهمد که مولا خواسته‌ای دارد، شرعاً و عقلاً موظف به اطاعت است. در مسأله مورد بحث می‌توان گفت کشف ملاک فقط از راه خطاب نیست تا در صورتی که خطاب مقید به قادرین شد راه کشف مسدود شود؛ بلکه می‌توان به اطلاق ماده تمسک کرد،^{۱۱} یا از طریق تناسب حکم و موضوع، حکم را در مورد غیر قادرین نیز ثابت دانست و یا بگوییم: حتی اگر قدرت در لسان، دلیل اخذ شده باشد، عرف ملاک وجود حکم در شأن عاجز را درک می‌کند و لذا حکم به احتیاط می‌نماید.

د) با آنچه گفته شد روشن می‌شود که تفاوت دو مبنا به دو اختلاف عمده می‌انجامد: اول آنکه احتیاط طبق عقیده کسانی که قدرت را شرط فعلیت می‌دانند مادامی است که جستجو صورت نپذیرفته است و بعد از فحوص از قدرت اگر کماکان شک داشته باشیم که آیا قدرت داریم یا نه، به اصالة البرائة متمسک می‌شویم. در حالی که طبق مبنای امام اگر بعد از جستجو نیز شک باقی باشد، مقام، مقام احتیاط است.

دوم آنکه طبق عقیده مخالفین، در مورد شک در قدرت، در صورتی حکم به احتیاط می‌شود که ملاک احراز شده باشد و در صورتی که ملاک احراز نشده باشد، احتیاط لازم نیست. اما طبق عقیده حضرت امام، احراز ملاک لازم نیست و صرف وجود خطاب و امر شرعی باعث می‌شود که تکلیف در حق عاجز فعلیت یابد.

۶- از جمله آنچه گفته شد روشن می‌شود، مبنای مذکور در زندگی امام راحل تا چه میزان منشأ اثر بوده است.

الف) مبارزه با ظلم از واجبات مسلم اسلام است، لکن اگر کسی شک کند که قدرت محو ظلم را دارد یا نه؛ طبق مبنای دیگر بعد از فحوص از قدرت و بقای حیرت و شک، اصالة البرائة را جاری می‌کند چرا که فعلیت تکلیف در حق او مسلم نیست، الا اینکه توانسته باشد ملاک را در حق عاجز نیز احراز کند؛ ولی امام قائل است که باید مبارزه کرد تا یقین حاصل شود که قدرت موجود نیست و احتیاجی به احراز خارجی ملاک وجود ندارد.

ب) رد پای این ثمره را در جنگ تحمیلی هم می‌توان یافت. جواز به زیر تانک رفتن و انهدام تانک دشمن را شاید بتوان از موارد و مصادیق این ثمره دانست. خلاصه آنکه توسعه مصادیق این نگاه اصولی ایشان راهگشای بسیاری از سوالات در حوزه فقه سیاسی است. امید آنکه بتوانیم در فرصتی مناسب به یافتن مصادیق و بررسی یکایک آنها مبادرت نماییم.

یادداشتها

- ۱) کفایة الاصول، ص ۱۹۳ و ۲۹۷، الفوائد الاصول، ص ۳۶ و ۳۱۴.
- ۲) از جمله توسط مرحوم امام، نگاه کنید به: تنقیح الاصول، جلد ۲، ص ۱۲۳ و انوار الهدایه، جلد ۱، ص ۳۸.
- ۳) کفایة الاصول، جلد ۱، مباحث الفاظ، بحث اوامر.
- ۴) آقا سید محمد حسین غروی اصفهانی [کمپانی]، نهایة الدراریة فی شرح الکفایة.
- ۵) فوائد الاصول، ص ۳۰۸.
- ۶) آقا سید محمد حسین غروی اصفهانی [کمپانی]، همان.
- ۷) و یا ممکن است انگیزه مولا انعام حجت بر عبد و یا هر انگیزه معقول دیگری غیر از انبعاث باشد.
- ۸) روح الله موسوی خمینی، مناهج الاصول، ص ۲۵؛ همچنین نگاه کنید به: تهذیب الاصول، جلد ۱، ص ۳۰۷؛ تنقیح الاصول، جلد ۲، ص ۱۲۴؛ معتمد الاصول، ص ۱۲۹.
- ۹) مناهج الاصول، جلد ۲، ص ۲۶.
- ۱۰) تقریرات درس آقای زنجانی کتاب النکاح.
- ۱۱) تمسک به اطلاق ماده که به مرحوم فشارکی نسبت داده شده به این معناست که اگر چه هیأت امر و وجوب تکلیف بر عاجز را ثابت نمی‌کند، ولی از اینکه ماده امر (مثلاً صلوة در امر به نماز) مطلق است؛ یعنی مصلحت موجود در صلوة درباره همه افراد چه قادر و چه عاجز ثابت است، می‌توانیم بگوییم این ملاک و مصلحت در مورد عاجز هم ثابت است و لذا عاجز هم تکلیف دارد. به عبارت دیگر می‌گوییم از آنجا که اگر امر به عاجز تعلق بگیرد لغویت لازم می‌آید ممکن نیست که اوامر شرع عاجز را شامل شود ولی می‌توان وجوب را درباره عاجز از طریق اطلاق ماده ثابت کرد. لکن باید عاضه کنیم که این سخن باعث نمی‌شود که قدرت را شرط فعلیت بدانیم بلکه طبق همین مبنا باید قبول کنیم که تکلیف در حق عاجز هم بالفعل است؛ لکن فعلیت از طریق ای غیر از خطاب مستقیم ثابت می‌شود. ضمن اینکه پذیرفت اطلاق ماده در جمیع مصادیق ما نحن فیه محل اشکال است.